

نقد و تحليل چند نکته از تاريخ فرهنگ (افغانستان در پنج قرن اخير) (بخش چهارم)



۳- در مورد علت شورش هزاره ها، فرهنگ راست ميگويد يا

فيض محمد كاتب؟

فرهنگ علت شورش هاي مردم هزاره را بدون ارائه كدام سند، فيصله هاي قضاات سني مذهب بر اساس فقه حنفي وانمود کرده مینويسد:

« در حالیکه مردم هزاره شيعه مذهب و تابع فقه جعفري بودند و تطبيق فقه حنفي را تعرض بر مذهب و اعتقاد خود مي شمردند، طبعاً ملاکان و عالمان ديني شيعه که اين اجراءات برحيثيت و منافع شان آسيب

ميرساند، بيش از سايرين متاثر شده به تبليغات عليه آن آغاز کردند. چون هزاره ها از نظر مذهب به علمای شيعه ايران مخصوصاً مشهد وابستگي داشتند از طرف آنها هم به مقاومت در برابر نفوذ دولت سني مذهب تحريك شدند.»^۱

در حالیکه غبار و فيض محمد كاتب هر دو علت قيام هزاره هاي ارزگان را، تجاوز چند عسکر بي شعور سپاه بر آبروي خانواده يي گفته اند.^۲ اما استاد داکتر خالق رشيد، سابق استاد پوهنتون کابل و اکنون استاد در پوهنتون لعل نهرو در هندوستان، علت شورش هزاره ها را در مقابل امير، تحريکات سردار ايوب خان دانسته، در يک ايميل عنواني من چنين نوشته است:

"... من حرکت هزاره ها را بر اساس اسناد موثق یک حرکت از سوی

سردار محمد ايوب خان ميدانم، که از طرف ايشان عليه عبدالرحمان خان آغاز گرديده بود. هزاره ها گاهی هم چنين ابتکار را عليه دولت مرکزي راه اندازی نکرده اند. در آرشيف هند ده ها نامه درين باره وجود دارد که سردار ايوب خان ميخواست از طريق هزاره جات بکابل خود را جهت تصرف قدرت برساند، ليکن ممانعت ها از طرف انگليس ها و امير باعث گرديد تا جنگ بنام شرارت هزاره را راه اندازی کند. همين بود که شماری زيادی از رهبران هزاره جاغوری به سرکرده گی حسين علی خان برادر شيرعلی خان با ايوب خان به هند پناهنده شد و صادق خان هزاره در جنگ ميوند همراي ايوب خان اشتراک کرده بود."

^۱ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخير، چاپ ايران، جلد اول، ص ۳۹۳

^۲ - سراج التواريخ، قسمت اول، ص ۲۴۷

تذکرات استاد رشید، نیز در واقع نظریه فرهنگ را تردید میکند و مطالب مندرج در سراج التواریخ که ماخذ تاریخ غبار می باشد، علت قیام مردم هزاره جات، را آن چیزی نمیداند که فرهنگ مدعی شده است.

محمد تقی خاوری، یکی از محققین هزاره نیز با توجه به سراج التواریخ و کتاب عین الوقایع یوسف ریاضی، علت قیام هزاره جات را شرح داده علت عمده و مستقیم قیام را تجاوز سه نفر افغان از فوج زبر دست خان، نسبت به زن یکی از بزرگان طایفه پهلوان و اعدام شوهر آن زن گفته است: « آنها (قیام کنندگان) افغانهای متجاوز را به قتل رسانیدند. متعاقب آن تمام افراد طایفه پهلوان قیام کردند. بعد از قتل عام محافظین، تمام ذخایر اسلحه در اختیار شورشیان قرار گرفت و به دنبال آن تمام عساکر و افراد مسلح افغان که در منطقه بود و باش داشتند، سر بریده شدند... پرقدرت ترین و بانفوذ ترین میری که در شورش شرکت داشت، میر دایزنگی محمدعظیم بود. او از جمله اولین میران هزاره بود که حکومت کابل را به رسمیت شناخت و در مقابل لقب سرداری بدست آورد و معاش مستمری سالانه ۱۶۶۹ روپیه برایش مقرر شد.»^۳

امیر عبدالرحمن خان هم از دست سردار محمد عظیم بیگ هزاره و قاضی اصغر رهبر روحانی هزاره ها شکایت داشته آنها را محرکین قیام هزاره جات دانسته است: "در بهار ۱۳۰۹ قمری (۱۸۹۲) هزاره ها باکمال اشتداد بنای یاغی گری را گذاشتند. محمدعظیم خان هزاره که لقب سرداری به او داده بودم که رتبه اش با خانواده سلطنتی من مساوی باشد و او را به حکمرانی مقرر کرده بودم، غدارانه با یاغیها ملحق گردید. در حقیقت محرک اغتشاش دومی هزاره جات همین شخص بود. شخص خاین دیگری موسوم به قاضی اصغر که رئیس روحانی و پیشوای مذهبی هزاره شمرده میشد، در این اغتشاش حامی محمدعظیم خان گردیده بود." ^۴

به قول فیض محمدکاتب ، قیام مردم دایزنگی و دایکندی نیز به سبب تجاوز یک عسکر سواره بر آبروی خانواده میر یزدان بخش، براه افتاده بود،^۵ . امیر فرمانی عنوانی مردم دایزنگی و دایکندی بدین مضمون فرستاد:

« با مردم هزاره عداوت نداشته و ندارم و اگر میداشتم یکنفر آنها را در افغانستان نمیگذاشتم. چون چنین نبود سعی در غمخواری آنها نموده و چون مسلمان و اهل قبله هستند خرید و فروش پسر و دختر شانرا ممنوع قرار دادم. وقتیکه مردم ارزگان و اجرستان و زاولی و غیره تمرد کردند و باز اطاعت نمودند همه [مشمول عنایت دولت و] مشغول امور زندگی خود گردیدند. اکنون میرهای دایزنگی و دایکندی که تمرد نموده اند برای آنست که بزرگان هزاره هرچه میخواستند از زیردستان خود گرفته و دختران و پسران ایشان را می فروختند، دولت دست آزار آنها را از ارتکاب قبایح افعال بازداشت، ایشان ترک عادت را مرض مهلک دانسته آغاز فتنه و فسادکردند. باری اگر از راه انابت پیش آیند مشمول عواطف پادشاهی گردند و الا کيفر کردار خود را بقتل و تاراج خواهند دید.»^۶

^۳ محمدتقی خاوری، مردم هزاره و خراسان بزرگ، ص ۲۰۹

^۴ تاج التواریخ، ص ۲۶۶

^۵ - سراج التواریخ، ج ۳، قسمت یکم، ص، ۲۴۱، ۳۰۷

^۶ - غبار، همان اثر، ص ۶۶۸، مقایسه شود با سراج التواریخ، ج ۳، قسمت اول، ص ۳۱۵

سران دایکندی و دایزنگی به جواب امیر چنین نوشتند: «فرمایش جناب اعلیٰ سرا پا صحیح و مطابق واقع است، اما حکام و قضات و ضباط و افسران نظام، مال و خون و زن و فرزند هزاره را حلال دانسته از سفک دما و اسر نسا و تاراج متاع ایشان دریغ نمی نمایند. چنانچه در اوایل حال، برای مطیع ساختن طوایفی که مطیع نبودند سردار عبدالقدوس خان با سپاه قلیلی مامور شد. مردم دایزنگی و دایکندی و بهسود و مالستان و جاغوری و غزنه و دایچوپان با سردار مذکور کمر خدمت بسته جهد ورزیدند تا مردم متمرده هزاره که از بزرگان خود جور و ستم کشیده بودند سر بر خط فرمان نهادند، قلاع خود را خراب کرده و اسلحه خود را تسلیم نمودند. مگر بعد از آنکه سپاه دولت در اندرون ملک شان مقام گرفتند، همان دخترانی را که حضرت والا از فروختن باز داشته بودند، ایشان به ظلم و ستم متصرف شدند و بدان هم اکتفا نکرده زنان شوهر دار را گرفتند. پس مردم اطاعت را گذاشته بغاوت کردند تا دیدند هرچه دیدند. از جانب دیگر علمای ملت (ملاها) در وقت بغاوت تفریق مصلح و مفسد نکرده همه را تکفیر نمودند. از آن پس حکم شد که سادات و کربلانیان و زوار ها به کابل فرستاده شوند. اینها دیگر خود را کشته و مال و عیال خود را تاراج شده پنداشتند، پس تن بمرگ نهادند و تمرد آغاز کردند و البته تا پای مرگ سر برخط فرمان نخواهند نهاد.»^۷

در این عریضه جدی نیز هیچگونه ادعایی مبنی بر اجرای فقه جعفری بجای فقه حنفی در محاکم هزاره جات دیده نمی شود، لهذا تذکر فرهنگ خلاف واقعیت و گواهی سراج التواریخ و تاریخ غبار است و دارای سه پیام ذیل بوده میتواند:

اول اینکه، فرهنگ آگاهانه این جمله را به نمایندگی از مردم هزاره در کتاب خود آورده است تا شورش هزاره جات را برضد امیر رنگ مذهبی داده باشد. ورنه او میدانست که دولت امیر عبدالرحمن خان یک دولت دیموکراتیک مطابق نمونه و مدل کشورهای غرب نبود تا از وی توقع رسیدگی به حقوق مردم شیعه را مطابق فقه جعفری داشته باشد. ایکاش احکام فقه جعفری چنانکه امروز در قانون اساسی کشور تسجیل شده و در محاکم ولایات هزاره نشین کشور رعایت و تطبیق میگردد، در زمان امیر عبدالرحمن خان نیز امکان تطبیق میداشت تاجایی برای مین گذاری های سیاسی و مذهبی - نژادی مرحوم فرهنگ باقی نمی ماند.

دوم اینکه، فرهنگ خواسته است این ذهنیت را در مردم هزاره خلق کند که چون پیرو فقه جعفری هستند، نباید احکام فقه حنفی را (که بر ۸۰ فیصد مردم افغانستان تطبیق میشود) در مورد خود قبول نمایند. ولی فرهنگ نگفته است که در عهد امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱م) آیا در محاکم ایران قضاوت در حق مردم سنی بلوچستان و کردستان و ترکمن های ایران مطابق فقه حنفی اجرا میشد یا فقه جعفری؟ طبعاً مطابق فقه جعفری اجرا میگردد و اکنون هم اجرا میگردد و هرکس ادعای خلاف فقه جعفری را بکند، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

سوم اینکه، فرهنگ در ضمن می خواهد بگوید که قیام هزاره جات به تحریکات روحانیون شیعه کشور ایران براه افتاده بود و گویا محرک مردم هزاره برضد امیر عبدالرحمن خان آخوندان مشهد بوده اند. پس در اینصورت وانمود کردن علت قیام هزاره ها به سبب اجرای فقه حنفی بجای فقه جعفری بی مورد مینماید.

^۷ - غبار، همان اثر، ص ۶۶۹، مقایسه شود با سراج التواریخ، ج ۳، ص ۳۱۶

بدون تردید این گونه نوشته ها، در برانگیختن هیجانات و عصبیت های قومی موثر بوده و سبب شگاف و جدائی و حتی در برخی موارد باعث برخورد های خونین اتنیکی و مذهبی گردیده اند. یکی دونه از تاثیرات مخرب پیام این کتاب را که از سوی گروه های منسوب به ستم ملی و قوماندانان ازبک در حق پشتون های شمال کشور اعمال شده در بخش سوم این نقد آورده شد. امیر عبدالرحمن خان، قبل از حمله عمومی به هزاره جات، فرمانی که در آن به قیام کنندگان هم توصیه شده است و هم تهدید و هم عذر و هم زاری، عنوانی تمام طوایف هزاره (که بیش از ۴۵ طایفه میشدند) فرستاد. در این فرمان میخوانیم:

«... من که امیر عبدالرحمن هستم و خیرخواه جمله مومنان هستم و از طرف خداوند عالم بر جمله مؤمنان و مسلمانان [این کشور] فرمان روانی دارم، باید که خیرخواهی مؤمنان را بکنم.

اولین خیرخواهی اینست که باید از امر خدا و رسول او جمله مؤمنان سرتابی نکنند و اگر نافرمانی خدا و رسول او بکنند، بر من لازم است که نصیحت کنم و اگر نصیحت مرا گوش نکنند، در آن وقت به امر خدای عالم که در کلام مجید امر کرده است، باید بازخواست و اجبی کنم. چرا که من هم مواخذه میشوم اگر از گناهان آن مردم چشم پوشی کنم.

بنابر آن از برای شما مینویسم و شما را می آگاهم که حیف من می آید به خرابی شماییان و میخواهم که شماییان مثل میرهای دیگر هزاره جات، در دربار افغانستان باعزت باشید و نمیخواهم خوار و خراب و بی اعتبار باشید و در نزد خدا و رسول او شرمسار باشید. از برای خیرخواهی شما گفته میشود که از این حرکت شیطان که راهزن دین محمدی (ص) است و در دل شماییان خلل اندازی میکند و شماییان را به جهل سوار و خسران دنیا و آخرت را از دست و زبان خود شما برای شما مهیا میکند. هوش کنید که خود را نزد خدا و رسول او شرمندانه نکنید و دغدغه شیطان را از دل دور کنید. فرمان خدا را قبول کنید و از فرمان شیطان دور شوید که خسران دنیا و آخرت به قبولی فرمان شیطان است.

و اگر پند مرا گوش ندهید، من حمد و ثنای پروردگار را بجا می آورم که همه اسباب دنیاداری که لازمه پادشاهان عالم است، بمن کرامت کرده است و لکها نفوس از مردم اسلام را فرمانبردار من بنده حقیر کرده، تا انتقام از کسانی که نافرمانی از ذات مقدس او و رسول او بکنند، بگیرم و بازخواست کرده بتوانم.

من از بسیار غمخواری برای شماییان می نویسم و شماییان هم روی خدا و قرآن خدا را ببینید، از جهل بگذرید! و در نزد سردار عبدالقدوس خان سلام کنید و سخن را به جنگ و جدال نرسانید. والا اینکه پند من به دل شماییان جاگیر نشود، پس نزد خدا و رسول او گردن من خلاص باشد. بعد از ناشنودن این سخن خطه مردم افغانستان، بلکه کل مسلمانان برکفر و عصیان بغی شما حکم خواهند کرد! چرا که در قرآن شریف همین آیه کریمه است. ملایان قوم خود را بخواهید و قرآن را باز کنید که در باب بغی چقدر حکم سخت کرده است. همه ما مردم به

قرآن ایمان آورده ایم، خود را از جمله باغی حساب نکنید. و الا اگر حرف من گوشزد شما بیان نشد، پس غضب خداوند عالم را خواهید دید که از چه قرار بازخواست دین محمدی را میکند؟ این چند کلمه را برای دلسوزی نوشتم، باقی خود اختیار بد و نیک کردن را دارید. از خداوند میخواهم که شما را هدایت کند به راه نیک. انتها»^۸

از متن فرمان فوق برمی آید که امیر در آغاز میخواست مردم را از جنگ و خون ریزی برحذر دارد، لهذا مثل یک آدم عاجز که از یک شخص زورمند تقاضای عفو و ترحم کند، میگوید: " **روی خدا و رسول خدا را ببینید و از جهل در گذرید** " و دنیا و آخرت خود را خراب نسازید و با این نوع نصایح عواقب بد و خانمانسوز جنگ با دولت را برای مردم حالی میکند.

در اینحال موضع گیری امیر یک موضعگیری اسلامی - سیاسی است که خود را در مقام امیر المؤمنین و مکلف به دفاع از کتاب الله و شریعت قرار میدهد و میگوید که در صورت نافرمانی از من که امیر افغانستان هستم شرعاً خود را مکلف به دفاع از دین محمدی میدانم و مردم را به فراخواندن ملایان و بازکردن قرآن و دوباره خوانی آیه بغی دعوت میکند و بدینوسیله میخواهد طرف را از عاقبت فتوای علمای سنی مذهب و مخاطرات آن بترساند تا دست از شورش و بغاوت بردارند، ولی متأسفانه که میران و ملایان و سیدها و مبلغان و خطیبان هزاره که موقف و حیات خود را بیش از همه در خطر می دیدند، پیام امیر را بگوش مردم هزاره جات نرسانند و گذاشتند تا مردم بدست قشون مسلح دولت مثل علف درو شوند.

فیض محمد کاتب مینویسد: " و حضرت والا پس از صدور اشتهاارات کفر هزاره که به فتوای علما جاری گشت، از محاربات "یاغیه هزاره" و دستبرد ایشان به ذریعة عرایض افسران و صاحب منصبان سپاه نظام آگاه گردیده همه را فرمان کرد که هرچند مرد و زن و پسر و دختر و مال و منال آن "قوم کافر" را از راه غنیمت متصرف شوند، به قرار آئین دین مبین، پنج یک آنرا حق حضرت والا دانسته، ارسال حضور بدارند و باقی را حق و حصه خود دانسته، متصرف شوند. و از صدور این حکم بود که هزاران هزار زن و دختر و پسر از مردم هزاره به اسیری رفت و در تمامت افغانستان و ممالک خارجه به فروش رسیدند."^۹

قشون دولت با گرفتن فرمان "جنگ باقوم کافر" بر ظلم و اسبنداد خود پای افشردند و کرنیل فرهاد خان خشونت علیه شورشیان را بحد وحشت ناکی رسانید چنانکه از جمله " سرکردگان اسیر دو تن را به دهن توپ بست و دو تن را پاره پاره کرد و پیش سگ انداخت، و دو تن را چانماری و یک نفر را به بزغاله تازی قطعه قطعه کرد و یک نفر را با سرنیزه سوراخ سوراخ کرد و یک نفر را مردم ملاخیل تکه تکه کردند."^{۱۰}

آخر الامر شورشیان از دست سپاه مجهز امیر که با قوت های قومی ولایات همجوار هزاره جات تقویت میشد، بشدت سرکوب گردیدند و همانگونه که امیر در نامه خود به آنها هوشدار داده بود، بیش از همه مردم دهقان و مالدار و برخی از روحانیون در این شورش سرکوب گردیدند و اکثریت فیودالها دست از مبارزه گرفتند و عفو تقصیرات خواستند.

^۸ -سراج التواریخ، ج ۳، قسمت یکم، ص ۲۳۱- ۲۳۳

^۹ -سراج التواریخ، قسمت اول، ص ۲۵۴

^{۱۰} -سراج التواریخ، ج ۳، قسمت یکم، ص ۲۴۷، ۲۳۴

بگفته غبار، امیر دختر عظیم بیگ سه پای را که جزء اسراء بود به پسر خود حبیب الله خان تزویج نمود و اعلاناتی طبع و نشر نمود که شورشیان فراری به مساکن خود باز کردند و هم امر نمود که برای کشت و کار مردم گندم تخمی بصورت تقاوی داده شود. در نقاط قحط زده امداد آذوقه بعمل آورد. امیر در هزاره جات بین چراگاه های مردم هزاره و چراگاه های مردم کوچی حدودی مشخص و معین نمود. امیر امر کرد که اراضی متنازع فیها بین دهقانان هزاره و فیودالها، قسماً از دست فیوالها کشیده شد و به دهقانان هزاره داده شد. امیر امر کرد که منبع غلام و کنیز مردم هزاره فروخته نشوند، اما آن هزاره ها که در داخل افغانستان فروخته شده بودند بحیث برده باقی ماندند.^{۱۱} تا اینکه در عهد شاه امان الله آزادی بردگان اعلان گردید و مردم هزاره نیز به شاه امان الله وفادار ماندند و در وقت اغتشاش بچه سقاو تا آخرین لحظه سقوط او دست از طرفداری شاه نکشیدند.

از آنچه تا کنون گفته آمدیم، بدین نتیجه میرسیم که مولف افغانستان در پنج قرن اخیر، از روی تعصب نسبت به پشتونها، سه پیام عمده را به ساکنان غیر پشتون مخابره کرده است: پیام اول، امیر عبدالرحمن خان اقوام پشتون را از جنوب به شمال کشور انتقال داد و زمین ها وملکیت های اقوام ازبک وتاجیک ساکن در سرحدات با روسیه را از آنها گرفت و به پشتونها بخشید.

پیام دومش اینست که، نام افغانستان یک نام جدید است که برای بار اول در ۱۹۰۱ از سوی انگلیسها در قرارداد اتحاد با ایران برضد افغانستان دیده میشود و قبل از آن کشورما بنام "خراسان" و "آریانا" نامیده میشد. وبه همین دلیل درمتون تاریخی قبل از قرن ۱۹ شما اسم و رسمی از افغانستان دیده نمیتوانید.

پیام سومش اینست که، مردم هزاره پیروان فقه جعفری اند وتطبیق احکام فقه حنفی را تعرض بر عقاید وفقه جعفری میدانند و برای تطبیق فقه جعفری درمناطق هزاره نشین، دست به شورش زدند و سرکوبی آنها از جانب دولت برای تطبیق فقه حنفی بود. ونتایج این هرسه پیام به حال جامعه عقب مانده و اکثراً بیسواد وتاحدی از هم گسسته ما خیلی خطرناک و زیانبار است و تاثیرات سوء آن را پشتونهای شمال هندوکش در استانه سقوط دولت داکتر نجیب الله، وآغاز حاکمیت ربانی واقفدار دوباره ایتلاف شمال پس از سقوط طالبان، بصورت فاجعه باری تجربه کردند.

پایان بخش چهارم

ادامه دارد

^{۱۱} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۷۰